منوچهرجمالی

جمهوری ایرانی
برپایه « خردِ شادِ انسان »
باازهم جداساختن خردازشادی
حکومتِ انسان برانسان
ازبین برده میشود

چوشادی بکاهد ، بکاهد روان
خرد گردد اندرمیان ، ناتوان
فردوسی

درفرهنگ ایران، جفتی یا پیوند ، اصل آفریدن بود . کسی ، جفت را نمی آفریند . خودِ واژه « **آفریدن** » که از ریشه « فری= پری » ساخته شده است (آ- فری – دن) درحقیقت، **به معنای جفت شدن و انبازشدن و یارشدنست** . تنها پیوند، یا دوستی ومهرو انبازی هست که میآفریند . بر این اندیشه، فلسفه اجتماعی وسیاسی و اقتصادی ساخته میشد . این را « همبغی= همخدائی= نرسنگی= نرسی » میگفتند . این اصل، همه هستان را ازخدا گرفته تا زمین وجانور و گیاه ، فرامیگرفت . خدا هم ازآن استثناء نبود . این اجتماعست که درپیوند دادن خردهای انسانها باهم ،

میآفریند . این هماندیشی و همپرسی و همروشی و همآهنگی ِ افراد و گروهها واجتماعات باهمست که میآفریند . خدایان ایران نیز هم باهم میآفرینند . با همآفرینی خدایان ایران ، بنیاد فلسفه اجتماعی و سیاسی وحقوقی و اخلاقی ایران گذاشته میشود . اینکه خدائی ، درآغاز، جفت وجفتی را آفرید ، متضاد با خود اندیشه « آفریدن » است . خدائی نیز که میآفریند ، درگوهر ِ خودش ، اصل جفتی (پیوند، مهر) را دارد . به عبارت دیگر، خدا ، بدون داشتن ِ گوهر عشق یا مهر، نمیتواند بیافریند . « **روشنی و بینش و نیکی** » نیزباهمدیگر از« پیوند » ، پیدایش می یابند ، نه از«امرونهی » . اینست که درشاهنامه ، همیشه خواهان جفت شدن خرد باجان است . « که با جان پاکن ، خرد باد جفت » ، یا « که با تو همیشه خرد باد جفت » ، یا آنکه رستم ، بزرگیش با مردمی بود ، جفت » . این کارفوق العاده مهمست که بزرگی را با مردمی باهم انبازکنند . جفت شدن بزرگی انسان با مردمی انسانست که آفریننده است.

برای طرد و نفی این اندیشه ، « جفت آفرینی » را آفریده یک خدا ساختند . گفتند که خدائی هست که باقدرتش و علمش ، چیزها را جفت آفرید ، تا باهم بیافرینند . معنای این اندیشه آن بود که ، پیوند ، به خودی خودش ، اصالت ندارد . عشق ومهر، نمیآفریند . بلکه « اراده وعلم یک مقتدر، پیوند (جفتی) را خلق میکند تا بتوانند خود را بیفزایند» . به عبارت دیگر، « پیوند میان انسانها و ساختن اجتماع وآراستن اجتماع » کارانسانها نیست ، بلکه فقط کارآن خداست . بدینسان، اصالت مهروعشق وپیوند ، ازبین میرود، و قدرت ، جانشین آن میگردد . این اندیشه ، تنها محدود به پیوند جنسی زن ومرد نبود ، بلکه سراسر پیوند ها را درجهان ودرگستره اجتماع دربرمیگرفت . این اندیشه هست که« پیدایش

حکومت و قانون و معیار اخلاقی » را پیآیند « پیوند مردمان دراجتماع » میداند .
«مهر اجتماعی » ، شادی (= بهزیستی) و روشنی (= بینش) و جنبش (= آباد سازی گیتی) را میآفریند . مهر یا پیوند ، قرین وجفتِ شادی و بینش وجنبش است . دراین گستره هست که آفریننده ، جفتِ آفریده و برابر با آفریده هست .
بهمن یا « خرد بنیادی جهان » که درفرهنگ ایران ، بُن وگوهر هرانسانی هست ، اصل جفت کننده (ژیم دال، آسن بغ) وپیوند دهنده است . بهمن ، « آسَن خرد» درهرانسانی است. خرد بهمنی ، چون این گوهرجفتی (پیوند دهنده= آسن= سنگی) را دارد ، درهرانسانی، اصل آفریننده (خودجوشی) و ابتکار و ابداع ونو آوریست . این خرد ، خردیست درهرانسانی ، که شادی و روشنی وجنبش ازآن ، باهم فرا میجوشند . **بهمن ، خرد شاد وخندانست** . **بهمن که نگهبان جامعه و سامانده حکومتست ، اصل خرد شاد درهرانسانی هست** . دربهمن ، اندیشه یا بینش ، ازشادی و جنبش جدل ناپذیر است . طبعا **ازجفت شدن این خردبهمنی یا خردشاد با جان (زندگی) انسانهاست که معیارنیک وبد ، و قانون ونظام (حکومت) پیدایش می یابد** . بهمن ، اصل شهر سازی و شهر آرائی(= سیاست) درهرانسانی است .
این **خردِ صاحب قران**(آسن= اصل پیوند دهنده ، آشتی دهنده، همآهنگ سازنده= قران) درافراد اجتماعست که در« همپرسی = دیالوگ »، معیار نیک وبد را پدید میآورد ، قانون وعدالت (داد)را ایجاد میکند، نظام (حکومت) را می آراید (نه کتابی مقدس و نه پیامبری و نه پیشوائی و نه شریعتی) . این اصلِ« آفرینش در قران یا قرین شدن » یا « جفت آفرینی » ، که درآن « شادی و بینش » باهم پیدایش می یابند ، برغم گذشت هزاره ها دراندیشه های مولوی نیز بازتابیده شده است :

چون قران مردو زن، زاید بشر   وز قران سنگ وآهن، شد شرر
وزقران خاک با باران ها   میوه ها وسبزه و ریحانها
وزقران سبزه ها با آدمی   دلخوشی و بی غمی وخرّمی
وز قران خرّمی با جان ما   می بزاید خوبی واحسان ما

از قران یا پیوند سبزی ، که خرّمی وشادابی باشد ، با جان انسان ، خوبی ها وزیبائی ها و بینش های نیک پیدایش می یابند . اخلاق ومعیارش ، پیآیند امر ونهی کسی ازمافوق نیست ، بلکه از طبیعت خود انسان درآمیزش با شادی وخرّمی ، پیدایش می یابد .

اینست که خرد بهمنی که خرد آشتی دهنده و پیوند دهنده درهرانسانی هست ، خردیست که شادی وبینش و جنبش را باهم میآفریند . ازاین رو، **این خرد شاد درفرهنگ ایرانست که شهرسازو شهرآرای هست** . فرهنگ ایران ، « خرد گرا» نیست ، بلکه « خردِ شاد گرا »هست. گرانیگاه فرهنگ ایران ،« خرد» به تنهائی نیست ، بلکه « خردشاد» یا «خرد خندان » است . **خردی که شاد نیست ، ناتوانست و خرد ناتوان ، سرچشمه همه کژی ها و تباهیها و کوتاهیهاست . خردی که آلوده به قهر و تهدید شد ، بیخردی نیست ، بلکه « اصل ضد زندگی » است** . **خردی که شادی را با بینشش باهم نمی آفریند** ، **دوزخ را درجهان خلق میکند** . خرد ناشاد وگرفته و سرد وعبوس ، که ناتوانست ، در برابر پیشآمدهای نو و ناشناس ، نیازبه یاری ازقدرتی دیگر دارد که به فریاد او برسد . اونیاز دارد که « حقیقت را داشته باشد » ، تا ایمان به آن حقیقت ، جانشین خردِ ناتوان او گردد.

بهمن (وهومن) اصل خرد شاد بود . درخودجوشی، که بیان زهش ازچشمه هستی خود انسان است، شادی و« نوآوری وابداع» هردو به هم پیوسته اند. گرانیگاه فرهنگ ایران ، اولویت « خردشاد » بر « داشتن حقیقت » بوده است . **حکومت وجامعه**

برشالوده « خردشاد » انسانها گذارده میشود نه بر « حقیقت » . خردشاد وخودجوش، نیرومند است ، و هیچگونه بیمی از رویاروشدن با آنچه پیش میآید، ندارد وازآنچه نوهست ، نمیترسد و درنو ، دشمن وبیگانه را نمی بیند . کسی نیاز به داشتن حقیقت دارد که خود را دربرخورد با پیشآمدهای نوین در زمان ، با هنگام ها ، ناتوان می یابد . **با ایجاد جامعه وحکومت ، بربنیاد « ایمان به حقیقت واحد » ، خرد خودجوش شاد درانسانها ، بایستی هرروز سرکوب شود**. برای انجام دادن چنین کارست که « خرد» از«شادی» ، درطبیعت یا فطرت انسان، ازهم جدا ساخته میشود . ازاین پس ، خرد ، هنگامی شناخته میشود که درشادی نخندد . خرد ، از خنده ، که گشودگی وشکفتگی یا شادی جان درخرد است ، باز داشته میشود . جان وزندگی درخرد، نمیشکوفد.

ازاین رو جامه وحکومت (شهر= خشتره) درفرهنگ ایران ، برشالوده « شناخت حقیقت واحد ، و ایمان به آن » نهاده نمیشود ، بلکه برپایه « خرد خودجوشِ شاد و نیرومند خودِ انسان » نهاده میشود که « درجُستن و آزمودن میتواند به بینش برسد » . این خرد شاد وخودجوش یا « آسن خرد » است که برتر از « داد= قانون وعدالت ونظام » است . بینشی که قانون وعدالت وحق را می یابد ، باید همیشه بطور مداوم ، ازچنین خردی بتراود . این **خرد شاد خودجوش هست که اولویت بر « داد » دارد . زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی ، به « اهورامزدا که در روشنی بیکران است» ، بر« بهمن که خرد خودجوش است » ، اولویت دادند** ، واین ، فاجعه ای بزرگ درتاریخ ایران ودرفرهنگ سیاسی ایران بوده است . درآموزه زرتشت ، این بهمن است که از روشنی بیکران پیدایش می یابد که درهمه آگاهی، حقیقت واحد ومنحصر را پدید میآورد . به سخنی دیگر، « آسن خرد، یا پیش خرد » ،

تابع روشنی بیکران، یا « حقیقت واحد منحصربه فرد یا راه راست » میگردد . بدینسان « خرد شاد و خودجوش » ، شادی و خود جوشی خود را از دست میدهد، و دیگر توانائی برای جُستن و آزمودن وشک کردن و چون وچرا کردن ندارد ، و طبعا از برخورد با نو و « هنگام »، میترسد ، و ازنوآوری و ابداع ، نازا میگردد .

تصویرِ بهمن درآموزه زرتشت ، تفاوت کلی با تصویر بهمن در فرهنگ ارتائی (خانواده زال وسام ، هخامنشی ها ، خرّمدین ها...) دارد که فرهنگ اصیل ایرانست . خرد زرتشت ، گونه ای از همان « عقل تابع » است که همه ادیان ابراهیمی آنرا پذیرفته اند .

آنچه امروزه « **مدرنیته و تجددخواهی وسکولاریته** » خوانده میشود ، **چیزی جز بسیج شدن این اندیشه ازنو نیست . بنیاد مدرنیته وتجدد وسکولاریته ، همین اولویتِ « خرد خودجوش وشاد و آزماینده و جوینده انسان » بر « داشتن حقیقت واحد و ایمان به آنست »** . مدرنیته اینست که جامعه وحکومت ، بر « داشتن حقیقت، و ایمان به حقیقت منحصر به فرد خود » بنا نمیشود ، بلکه از« نیروی اندیشیدن درگوهر خود انسان درجستن وآزمودن برای یافتن بینش هائی که برشادی زندگی نو به نو بیفزایند » فرامیجوشد . مدرنیته یا تجددخواهی ، همان «خرد خودجوش وشاد انسان را شالوده جامعه وحکومت میکند » که فرهنگ ایران ، درخرد بهمنی ، کشف کرده بود ، نه « شناخت حقیقت واحدی » را که گوهر ادیان نوری هست .

خردی که ازشادی جداساخته شود ، خردی ناتوان وسست میگردد . خرد ی میشود که دیگر، خودجوش نیست وناتوان ازنوآوری است ، و دربرخورد با « هنگام » ها در زمان ، خود نمیتواند بیندیشد ، و طبعا نمیتواند از زندگی، نگاهبانی کند، و

اجتماع را بیاراید وتاءسیس نظام و عدالت وقانون بکند . همه اعمال انسان ومعیارهاش دراجتماع وسیاست و حقوق و اقتصاد ، از« خردِ شاد انسانی درباره زندگی» مشخص میشود که نیرومند است ، نه از معیارهائی فراسوی خردِ شاد انسان .
با جداساختن« شادی» از« خرد» ، خرد انسانها ، توانائی خود را در اداره کردن گیتی و نگاهبانی وپرورش زندگی درگیتی از دست میدهند . **بهمن ، خرد شهرساز وشهرآرای هست ، چون « اصل ِ خرد شاد » درهمه انسانهاست**. بهمن ، **خرد بزمی** هست ، دربزم (انجمن شاد) میسگالد ورای میزند، و دراین همپرسی ، سنجه نیک وبد، و قواعدِ ساماندهی اجتماع نهاده میشود . نام بهمن « آسن بغ » یا « سنگ خدا » بوده است . « آسن بغ » که اصل « آسن خرد » درهرانسانیست ، چه معنائی دارد؟ « آسن = سنگ » که به معنای « اصل پیوند، اصل اتصال » است ، همان پدیده « **جامعه** » است . به جامعه بودائیها نیز« سنگ » گفته میشود. با زرتشت ، معانی اصطلاح « سنگ » ، خواروزشت و تنگ ساخته شد ، چون او برضد « اصل آفرینش ازپیوند » بود . اندیشه آفرینش ازپیوند ، محصور در پدیده ِ« پیوند زن ومرد و رابطه جنسی » نبود ، بلکه شامل « آفرینش انجمنی و اجتماعی » هم بود . مفهوم « خوشه » نیزبیان همین پیوند افرادِ گوناگون دراجتماع است . ارتا ، خوشه ایست که ازبهمن (اصل پیوندو آشتی) پیدایش یافته است . « **آسن خرد » به معنای « خردِ خودجوشِ شادِ اجتماعی » است که سرچشمه روشنائی (بینش) است** . اصل پیوند و اتصال وامتزاج (سنگ)، سرچشمه 1- روشنی (بینش) و2- شادی است . این بود که بهمن، که اصل خرد خندان وشاد وبزمی است ، وهمه را باهم آشتی میدهد ، بنّا ومعمار اجتماع و آراینده وسامانده اجتماع (حکومت) شمرده میشد . ازاصل اقتران (سنتز) که سنگ= آسن نامیده میشد، هم

روشنی وهم شادی پیدایش می یابد. بهمن که چنین خردیست ، با هرچه میآمیزد ، آن چیز، از شادی لبریزمیشود و میخندد . اصل پیوند دهی ، سرچشمه نیرومندیست . از« نیرو» که پیوند واقتران باشد ، هم روشنی وهم شادی باهم پیدایش می یابند. اینکه دربندهش گفته میشد که **فطرت و طبیعت انسان ، از« سبزی وروشنی آسمان » سرشته شده است** ، بیان همین مطلب است، چون « آسمان یا آس » همان سنگ است. نه اینکه آسمان ازسنگ به معنای امروز ساخته شده باشد ، بلکه آسمان ، چون هوا است (چون وای هست) ، اصل جفتی وپیوند و اقتران است .« وای=vaay» که به معنای 1-هوا وباد(دم) و2- خدا و3- پرنده است ، ازواژه « دوای dvaaya= دوتائی و جفت) برآمده است . وای یا دوای ، (=2)جفت است ، چون جفت پر، بریک تن ویاجفت پا دریک تن ، اصل جنبش وپروازند. هوای جنبان (باد) و خدا و پرنده ، مبدء ومنشاء جنبش درهرچیزی هستند . سبزی (شادابی) و روشنی (بینش) که درآسمان (اصل آفریننده پیوند= آس= سنگ) هست ، طبیعت وگوهر انسانست . این اندیشه جفت شوی یا اقتران ، که مهر و سنگ و « مر= امر» و یوغ (یوش= جوش) و بیما(جم) ... نامیده میشد ، کل روابط جهانی و اجتماعی را مشخص میساخت . همه روابط ، روابط انبازی هستند . درهمکاری وهمروشی وهمزیستی و همفکری افراد دراجتماعست که شادی و بینش(روشنی) باهم آفریده میشود .این سراندیشه بزرگ ، سپس بسیارتنگ فهمیده شد و به کردار خرافه و افسانه ، مورد تمسخر قرار گرفت . ازاین سراندیشه جهانشمول ، فقط « اقتران زن ومرد یا شهوت جنسی » و « اقتران ستارگان » فهمیده شد که سرنوشت انسانها را معین میسازند .